

International Communist Current

Theses on parasitism

تزهائی در باره انگل ایسم

(بخش دوم)

جریان کمونیست بین المللی

برگردان فارسی از صدای انترناسیونالیستی

صدای انترناسیونالیستی

۱۰ - تا این حد که جنبش کارگری، در شکلی از انترناسیونال اول، تجربه غنی از مبارزه با زندگی انگلی را بدست آورده است از اهمیت بیشتری برخوردار است، ما باید آموزشهای اساسی را از نبردهای قبلی دوباره بازپس گیریم. این آموزشها در برگیرنده یک سری جنبه ها هستند:

- موقعی که انگلیسم ظاهر می شود؛
- ویژگیهای متمایز آن در مقایسه با دیگر خطرانی که سازمانهای کارگری پیش رو دارد؛
- پایه های جذب نیروی آن؛
- متدهایش؛
- موثرترین روش برای مبارزه با آنها؛

واقعیت و چیزی که ما شاهد آن خواهیم بود این است که در همه این نقطه نظرها، یک شباهت قابل بحث بین شرایطی که فضای انقلابی امروز در مقابل اش قرار دارد و در زمان انترناسیونال اول وجود دارد.

۱۱ - حتی اگر آن [انگل ایسم] طبقه کارگری را که هنوز به لحاظ تاریخی بی تجربه بود دچار کرد، انگل ایسم مثل یک دشمن جنبش کارگری را تنها زمانی که به درجه ای از بلوغ رسیده است و دوران بچگی، فرقه گرایی را پشت سر گذاشته است، ظاهر می شود: "فاز اول مبارزات کارگری با جنبش فرقه گرایی توصیف می شد. این مسئله مستحق مرحله ای بود که طبقه کارگر به حد کافی رشد نکرده بود که واکنشی همچون یک طبقه را از خود نشان دهد." (مارکس - انگلس)

با پیدایش مارکسیسم و بلوغ آگاهی طبقاتی پرولتاریا و توانایی پیشقراول آن که مبارزه را سازماندهی کند، یک پایه سالم را برای جنبش کارگری بنیان نهاد: "از آن لحظه به بعد، زمانی که جنبش کارگری به یک واقعیت تبدیل شد. بنابراین وقت آن رسید که خیال گرایان (آرمان گرایان) از بین بروند. از آن جاییکه آرمانگرایی با یک درک شفاف از آن شرایط تاریخی برای این جنبش جایگزین شده بود و از آن جاییکه نیروها خودشان را پیش سازمانهای مبارز جنبش کارگری هر چه بیشتر منسجم کرده بودند." (اولین پیشنویس مبارزه طبقاتی در فرانسه - مارکس)

حقیقت این است که انگل ایسم خود را به عنوان یک جواب به تشکیل انترناسیونال اول جلوه کرد. چیزی که انگلس توضیح داد مثل "یک روشی که قدم به قدم فرقه های کوچک را منحل و جذب خود می کرد" (انگلس، نامه به کلی - ویشنوتسکی).

به عبارت دیگر انترناسیونال اول یک وسیله ای بود که بخشهای مختلف درون جنبش کارگری را در یک مجمع و در پروسه عمومی شفاف کردن، وارد یک اتحاد غیر شخصی با انضباط پرولتری در سازمانی کارگری کرد. در مقابل این مقاومت بین المللی "انحلال و جذب" از تمام

صدای انترناسیونالیستی

برنامه های غیر پرولتری و سازمانهایی با ویژگی مستقل بود که انگل ایسم برای اولین بار بر علیه جنبش انقلابی اعلام جنگ کرد:

"فرقه ها که در آغاز یک پایگاه یا ستون برای جنبش شده بودند زمانی که دیگر در دستور روز قرار نگرفتند ، تبدیل به یک مانع شدند ، تا سپس ارتجاعی شوند. اثبات اینها فرقه هائی است در فرانسه و بریتانیا و اخیرا لاسالیانها در آلمان ، جائی که پس از سالها حمایت از سازمانهای پرولتری ، تبدیل به ابزاری برای پلیس شدند." (مارکس - انگلس ، انشعاب به اصطلاح در انترناسیونال)

۱۲ - همین تجزیه و تحلیل از چهارچوب دینامیکی که توسط انترناسیونال اول تکامل داده شد توضیح میدهد که چرا مادر دوره کنونی دهه ۸۰ و مهمتر از همه در دهه ۹۰ میلادی شاهد توسعه بی سابقه ای از انگل ایسم هستیم تا سطحی که قابل مقایسه با زمان اتحاد باکونین و جریانات لاسالیانی است. امروز ما با گروههای غیر رسمی مواجه می شویم که اغلب به شکل مخفی عمل می کنند و ادعا می کنند که متعلق به اردوی چپ کمونیست هستند. اما در واقع انرژی خود را به جای مبارزه با رژیم بورژوائی به مبارزه با سازمانهای مارکسیست موجود اختصاص میدهند. همانند زمان مارکس و انگلس عملکرد این موج ارتجاعی انگلی خرابکاری در توسعه بحث باز و روشن پرولتری است و از برپائی یک قوائد رفتاری که تمام اعضای اردوگاه پرولتری را به هم وصل می کند ، جلوگیری می کند. چیزی که امروز وجود دارد:

- یک جریان مارکسیست انترناسیونالیست مانند جریان کمونیست بین المللی که فرقه گرائی و تک نظری را نفی می کند؛
- بحث علنی بین سازمانهای انقلابی؛
- بحث زنده در مورد اصول سازمانی مارکسیستی و دفاع از فضای انقلابی؛
- عناصر جدید انقلابی که در جستجوی سازمانهای واقعی مارکسیستی و سنتهای برنامه ای هستند؛

از جمله عناصر مهمی هستند که در حال حاضر نفرت را از انگل ایسم سیاسی برانگیخته است و موجب حمله و ر شدن آنها شده است.

با توجه به تجربیات انترناسیونال اول ما شاهد آن هستیم که فقط در دوره هائی که جنبش کارگری یکسری از نا پختگی های بنیادی خودش را در مسیر تکامل پشت سر میگذارد و به یک مرحله کیفی بالاتر دست می یابد ، یک سطح ویژه کمونیستی ، انگل ایسم به عنوان مخالف اصلی جلوه گر می شود.

در دوره فعلی این نا پختگی بطور کلی ، یک محصول از جنبش کارگری جوان نیست ، بلکه قبل از هر چیز نتیجه ای از پنجاه سال دوره ضد انقلاب که پی آمدیست از شکست موج انقلاب در سالهای ۲۳-۱۹۱۷.

امروز یک گسست در تداوم ارگانیک با سنتهای نسلهای پیشین انقلابیون که قبل از هر چیز اهمیتی را که خرده بورژواها و ضد سازمانی ها از خود منعکس می کند و رفتاری که در میان بسیاری از آن عناصر که مدعی وابستگی خود به مارکسیسم و چپ کمونیست هستند را توضیح میدهد.

صدای انترناسیونالیستی

۱۳ - یک سری کامل از شباهتها بین شرایطی و ویژگی‌هایی که باعث بوجود آمدن انگل ایسم در زمان انترناسیونال اول و انگل ایسم امروزه وجود دارد. با این حال مهم است که به یک تفاوت مهم بین این دو دوره توجه داشته باشیم: در قرن قبل انگل ایسم بطور کلی شکلی از سازمان تمرکز یافته و ساختاری در درون سازمانهای طبقاتی بخود گرفت ، در حالی که امروزه اساسا به شکل گروههای کوچک خود را سازماندهی می کند و یا حتی از عناصر "غیر سازماندهی شده" [تشکیل می شود] (هر چند هم ما بین شان همکاری صورت می گیرد). این تفاوت [ما بین دو دوره] آن ماهیت اساسی و بنیادی پدیده انگل ایسم را در طول دو دوره زیر سوال نمی برد ، چیزی که از طریق حقایق زیرین قابل توضیح است:

- اتحاد باکونین بر اساس باقیمانده بخشهایی از فرقه های دوره قبلی گسترش یافت ، ساختار آنها را که بشدت حول یک "پیامبر" تمرکز یافته بود را پذیرفتند و ذوقی که برای سازمانهای مخفی داشتند. در مقابل ، یکی از پایه های اساسی برای انگل ایسم امروزه ، ارث بردن از اعتراضات دانشجویی است که با بازگشت تاریخی مبارزه تاریخی در پایان دهه ۱۹۶۰ و بخصوص در سال ۱۹۸۶ را تحت تاثیر خود قرار داد ، همراه با فردگرایی که به یدک می کشید و هرگونه تمرکز و سازماندهی را ، چیزی که ظاهرا "افراد را سرکوب میکرد" زیر سوال می برد. [۳]
- در زمان موجودیت انترناسیونال اول فقط یک سازمان بود که کل جنبش کارگری را سازماندهی میکرد. جریاناتی که هدفشان نابودی انترناسیونال بود و همزمان مدعی بودند که مبارزه را بر علیه بورژوازی به پیش می برند ، مجبور بودند در درون جنبش پرولتری عمل کنند. بر خلاف آن دوره ، امروزه ، هنگامیکه عناصری که مبارزه طبقه کارگر را نمایندگی می کنند در سازمانهای متفاوت درون فضای انقلابی پراکنده هستند ، هر یک از گروههای انگلی می تواند خود را به عنوان نماینده "جزء" دیگری از فضای [پرولتری] به همراه دیگر گروهها معرفی کند.

بنابراین امروز مهم است که آشکارا و قاطع اعلام کرد که پراکندگی کنونی فضای سیاسی پرولتری ، و هر گونه رفتار فرقه گرایانه که تلاش در جهت ایجاد یک بحث علنی و تجدید سازمان یابی بین اجزای مختلف [فضای سیاسی پرولتری] را به عقب بیندازد ، مستقیما نقش انگل ایسم را در دست دارد.

۱۴ - مارکسیسم پس از انترناسیونال اول به تفاوتی بین انگل ایسم و اشکال دیگری از نفوذ ایدئولوژی بیگانه در درون سازمانهای طبقه کارگر اشاره کرده است. برای مثال اپورتونیسیم ، در ابتدا فقط خود را به شکل سازمانی که (همانند منشویکها در سال ۱۹۰۳) اساسا برنامه سازمانهای پرولتری را مورد حمله قرار میداد ، آشکار می شد. انگل ایسم از طرف دیگر برای انجام نقش خود در وحله اول برنامه را مورد حمله قرار نمی دهد. فعالیت‌های خودش را اساسا در زمین سازمانی ، حتی اگر به منظور "جذب" نیرو جنبه های خاصی از برنامه را نیز زیر سوال می برد. به همین خاطر باکونین در کنگره باسل در انترناسیونال اول

صدای انترناسیونالیستی

به سال ۱۸۶۹ شعار "لغو حق ارث" را پیش کشید ، زیرا او می دانست که می تواند نمایندگان متعددی را حول این پوچی جمع کند ، چرا که همچنان توهمات زیادی در مورد این موضوع در انترناسیونال وجود داشت. اما هدف واقعی پشت این مانور بر کنار کردن شورای عمومی بود که تحت تاثیر مارکس قرار گرفته بود ، تا شورای عمومی که باکونین را پشتیبانی می کرد تشکیل شود. [۴]

از آنجائیکه انگل ایسم مستقیما ساختار سازمانی سازمانهای پرولتری را مورد حمله قرار میدهد ، بنابراین نشان دهنده آن است زمانی که شرایط تاریخی اجازه ظهور آنرا میدهد ، یک خطر فوری و خیلی بیشتر از اپورتونیسیم است. این دو بیانی برای نفوذ ایدئولوژیهای بیگانه و خطری مرگبار برای سازمانهای پرولتری هستند. اپورتونیسیم منجر به مرگ خود از طریق پیوستن به اردوی بورژوازی می شود ، اما از آنجائیکه اپورتونیسیم بیش از هر چیز برنامه را مورد حمله قرار میدهد و به این هدف تنها از طریق یک پروسه دراز مدت نائل می شود بطوریکه جریان انقلابی ، چپ [منظور گرایش انقلابی است نه چپ سرمایه] ، قادر به تکامل یک مبارزه در درون سازمان برای دفاع از برنامه می شود [۵].

در مقابل زمانی که خود سازمان ، در ساختار خودش ، توسط انگل ایسم تهدید می شود ، این به جریان پرولتری زمان کمتری میدهد تا خود را برای دفاع سازماندهی کند. مثالی از انترناسیونال اول در این رابطه خیلی مهم است: کل مبارزه با اتحاد باکونین فقط چهار سال بطول انجامید ، بین ۱۸۶۸ زمانی که باکونین به انترناسیونال پیوست و ۱۸۷۲ زمانی که او در کنگره لاهه اخراج شد. این یک درس مهم را تاکید می کند: ضرورت اینکه جریانات پرولتری با صراحت به انگل ایسم حمله کنند ، بدون اینکه منتظر شوند تا انگلها ضربه خود را بزنند و سپس مبارزه با آنها انجام گیرد.

۱۵ – همانطور که ما شاهد بوده ایم ، مهم است بین انگل ایسم و دیگر اشکال نفوذ ایدئولوژی بیگانه در درون طبقه کارگر تمایز قائل شویم. با این حال یکی از ویژگیهای انگل ایسم استفاده از دیگر عبارات است. این از منشاء انگل ایسم سر چشمه می گیرد ، چیزیکه همچنین یک نتیجه از نفوذ [ایدئولوژی] بیگانه است ، همچنین از این واقعیت که در رویکرد خود ، چیزی که هدف آن در تحلیل نهائی تخریب سازمانهای پرولتری است ، توسط پرنسیپها و محظورات اخلاقی باز داشته نمی شود. همانطور که ما در انترناسیونال اول و جنبش کارگری آلمان دیدیم ، اتحاد باکونین به توانائی آن در استفاده از بقایای فرقه گرائی مشهور شده بود ، و اینکه از یک رویکرد اپورتونستی استفاده کند (به عنوان مثال ، در مسئله حق ارث) و از طریق اینکه به طور کامل وارد یک سری عملیات ماجراجویانه شود ("کمون" لیون و جنگ داخلی اسپانیا در سال ۱۸۷۳).

به همان طریق بر فردگرائی از پرولتاریائی که از صنعت گران و طبقات دهقان ظهور کرده بود بنیان نهاده شده بود (بخصوص در اسپانیا و سلسله کوههای ژورا در سوئیس). همان ویژگیها امروز در انگل ایسم وجود دارد. ما قبلا به نقش فرد گرائی در تشکیل گروههای انگلی اشاره کرده

صدای انترناسیونالیستی

ایم ، اما ارزشمند است که اشاره کنیم تمامی انشعابات از جریان کمونیست بین المللی که گروه‌های انگلی را تشکیل داده اند (گروه کمونیست انترناسیونالیست ، گروه بولتن کمونیست ، فراکسیون خارجی جریان کمونیست بین المللی) بر پایه روش‌های فرقه گرائی بنیان نهاده شدند ، بطوریکه خیلی زود سازمان را رها کردند و از یک بحث که منتهی به شفافیت می شد امتناع کردند. به طور مشابه اپورتونیسیم یکی از ویژگی‌های گروه کمونیست انترناسیونالیست است ، زمانی که جریان کمونیست بین المللی را متهم میکرد (آن موقع که هنوز بعنوان یک "گرایش" در درون تشکیلات بود) برای اینکه شرایط سختی را برای کاندیدهای جدید نمی گذارد ، برای اینکه بعدا به بی پرنسیب ترین کمپین عضو گیری دور بزند ، بطوری که برنامه خود را تغییر داد تا بتواند به بیشترین ابهامات مد روز چپ بپیوندد (مثل "ایدئولوژی جهان سوم" و غیره).

همان اپورتونیسیم در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی از گروه بولتن کمونیست و فراکسیون خارجی جریان کمونیست بین المللی نشان داده شد. زمانی که آنها وارد پروسه باور نکردنی چانه زنی ، در تلاش برای آغاز روند همگرایی مجدد شدند. سر انجام ، زمانیکه به مسئله ماجراجویی - سیاست کودتائی بر میگردد صفت مشخصه همه این گروه‌ها است ، حتی اگر ما گروه کمونیست انترناسیونالیست را که برای تروریسم سست شده است کنار بگذاریم - بطور سیستماتیک در تمامی دام هائی که طبقه بورژوازی برای طبقه کارگر پهن می کند افتاده اند ، جائیکه طبقه کارگر تشویق می شود مبارزه خودش را توسعه دهد زمانی که زمین توسط طبقه حاکم و اتحادیه های کارگری پیشاپیش مین گذاری شده ، به عنوان مثال در پائیز ۱۹۹۵ در فرانسه.

۱۶ - تجربه انترناسیونال اول نشان داده است که تفاوتی بین انگل ایسم و "باتلاق" می تواند وجود داشته باشد (حتی اگر ترم دوم در آن زمان استفاده نمی شد). مارکسیسم باتلاق را به عنوان یک منطقه سیاسی که بین مواضع طبقه کارگر و [مواضع] بورژوائی و خرده بورژوائی تقسیم شده است ، تعریف می کند.

چنین مناطقی می تواند به عنوان اولین گام در یک پروسه از تکامل آگاهی طبقاتی توسط بخش هائی از طبقه کارگر ، یا زمانی که از مواضع بورژوازی برش می کنند ، پدیدار شود. آنها همچنین می توانند باقیمانده هائی از جریاناتی را که در یک مرحله زمانی بخصوصی بیان یک تلاش واقعی برای رسیدن به آگاهی باشد ، اما قادر به تکامل در شرایط تاریخی جدید و تجربه مبارزه پرولتری نیست. گروه‌های منطقه باتلاق به ندرت ثبات خود را حفظ می کنند.

فرسوده شده بین مواضع طبقه کارگر و طبقات دیگر آنها یا بطور کامل مواضع پرولتری را انتخاب می کنند یا به بورژوازی می پیوندند ، یا بین این دو آلترناتیو تکه تکه می شوند. به طور کلی این چنین روندی انگیزه و عزم راسخ طبقه کارگر را در مقابله با حوادث بزرگ بتدریج تضعیف می کند (در طول قرن بیستم جنگ امپریالیستی و انقلاب پرولتری) ، و این جهت گیری عمومی تا حدی زیادی وابسته به تکامل توازن قوا بین طبقه بورژوازی و پرولتاریا است.

صدای انترناسیونالیستی

در مواجهه با این جریان‌های نگرش چپ توسط جنبش کارگری هرگز این نبوده که این گروه‌ها را بطور کامل از دست رفته برای جنبش کارگری ببیند، بلکه سعی کرده است به اینها یک تکانی بدهد تا شفافیت بیشتر پیدا کنند، که این مسئله به روشن‌ترین عناصر اجازه می‌دهد تا به مبارزه بپیوندند همزمان که از کسانی که بسوی اردوی دشمن می‌روند بطور قاطع انتقاد می‌کند.

۱۷ - در داخل انترناسیونال اول، در کنار پیشقروال مارکسیستی جریاناتی وجود داشتند که می‌توانستند متعلق به باتلاق تعریف شوند. چنین موردهائی به عنوان مثال، جریانهائی از پرودونیستها که در نیمه اول قرن نوزدهم، یک پیشقروال واقعی برای پرولتاریای فرانسه انجام داده بودند. در زمان مبارزه بر علیه اتحاد انگلی، دیگر چنین نقشی ایفا نکردند. علیرغم این با وجود ابهاماتی که آنها داشتند قادر به شرکت در مبارزه برای نجات انترناسیونال بودند، به ویژه در کنگره لاهه.

نگرش جریانات مارکسیستی نسبت به آنها کاملاً متفاوت با اتحاد باکونین بود. هرگز مسئله اخراج آنها مطرح نبود. بر عکس، خیلی مهم بود که آنها را با خودشان در مبارزه بر علیه اتحاد باکونین همراه سازند، نه به خاطر اهمیت آنها در درون انترناسیونال اول، بلکه به این خاطر که خود مبارزه می‌تواند به عنوان یک تجربه به این جریانات در شفافیت بیشتر [موضوع شان] کمک کند.

در عمل این مبارزه یک تفاوت اساسی بین "باتلاق" و انگل ایسم را تأیید کرد: اگر قبلی‌ها یک زندگی پرولتاری را عملی میکردند که برای بهترین عناصر امکان پذیر می‌ساخت که به جریان انقلابی نزدیک شوند، در حالی که هدف اساسی دومی انهدام سازمانهای طبقاتی، و آن برای آنها امکان ناپذیر می‌سازد که در این مسیر [موضوع پرولتاری] تکامل پیدا کنند، حتی اگر اشخاصی وجود دارد که توسط انگل ایسم فریب داده شده اند که، قادر به انجام این کار [انگلی] هستند.

امروز خیلی مهم است که بین جریانات درون "باتلاق" [۶] از جریانات انگل ایسم تمایز قائل شویم. گروههای درون فضای پرولتاری باید قبلی‌ها را کمک کنند تا بطرف موضوع مارکسیستی تکامل پیدا کنند. و یک روشن سازی سیاسی را در درون آنها تحریک کنند. در مقابل انگل‌ها باید بیشترین جدیت را بخرج داد و طرد کردن نقش کثیفی که آنها به نفع بورژوازی ایفا می‌کنند. از همه مهمتر اینکه، آشفتگی جریانات باتلاق آنها را در مقابل حملات انگلی ضربه پذیر می‌سازد (بویژه با توجه به تردید آنها نسبت به مسئله سازمانی، که در مورد گروههایی که از شورائگرائی می‌آیند صادق است).

۱۸ - هرگونه نفوذ از ایدئولوژی بیگانه در سازمانهای پرولتاری به نفع طبقه دشمن عمل می‌کند. این زمانی که مسئله انگل ایسم کاملاً آشکار می‌شود، چیزی که هدفش نابودی چنین سازمانهایی است (چه اینکه آشکارا بگویند یا نه). اینجا باز هم انترناسیونال اول خیلی واضح و روشن بود، بویژه تأکید میکرد که حتی اگر او [باکونین] عامل دولت سرمایه داری نیست، با این وجود باکونین به مراتب بیشتر از هر ماموری در خدمت منافع دولت عمل می‌کرد. این به مفهوم این نیست که انگل ایسم بخودی خود نشان دهنده این است که بخشی از دستگاه سیاسی طبقه

صدای انترناسیونالیستی

بورژوازی را نمایندگی می کند ، مانند جریانات بورژوائی درون چپ افراطی ، مثل تروتسکیستها که امروزه ایفا میکنند. در واقع در این زمان در چشمان مارکس و انگلس حتی انگل ها کاملا شناخته نشده بودند ، باکونین و لاسال به عنوان نمایندگان طبقه بورژوا دیده می شدند. این تحلیل از درک آنها مشتق می شد که انگل ایسم را به عنوان بخشی از طبقه بورژوازی تلقی نمی کرد ، چرا که برنامه ای ندارد که سرمایه ملی را جهت گیری کند و جای بخصوصی هم در ارگان دولتی برای کنترل مبارزه طبقه کارگر ندارد. با این حال ، بورژوازی توجه بخصوصی به این گروهها دارد ، چرا که می داند چه نقشی انگل ایسم ایفا می کند. این خود را عمدتا از طریق سه روش خود را بیان می کند:

- حمایت سیاسی از فعالیتهای انگلی؛ مطبوعات بورژوائی اروپا درگیریهای اتحاد باکونین با شورای عمومی را پیش بردند؛
- نفوذ و مانور ماموران دولتی در جریانات انگلی؛ به همین خاطر واحد لیون اتحاد [باکونین] توسط دو نفر از ماموران بناپارت ، ریکارد و بلانس هدایت می شدند؛
- بخش هایی از بورژوازی جریانات سیاسی درست کردند که وظیفه شان انگلی کردن به سازمانهای پرولتری بود؛ به این طریق مازینیستها هنگام تاسیس انترناسیونال اول به آن پیوستند ، در حالی که "اتحادیه برای صلح و آزادی" (که توسط مامور بناپارت و گت هدایت می شد) چیزی که مارکس بیان کرد "در اپوزسیون با انترناسیونال تشکیل شد" و سعی کرد در سال ۱۸۶۸ با آن "متحد" شود؛

اینجا باید تاکید کرد که حتی اگر اکثر جریانات انگلی اظهار میدارند که از برنامه پرولتری دفاع می کنند ، این کاملا ضروری نیست که وظایف خودشان را به سرانجام برسانند ، از موضعی که دفاع می کنند مشخص نمی شود بلکه از نگرش مخرب شان نسبت به سازمانهای واقعی طبقه کارگر مشخص می شود.

ادامه دارد

مترجم: ف روشن

صدای انترناسیونالیستی

یاداشتها:

[۳] این پدیده، نیرو گرفتن استالینیزم در طول دوره ضد انقلاب مسلما با نفوذ شورا گرائی تقویت می شود، بهائی است که، جریان کمونیست بین المللی نشان داده است، که جنبش کارگری پرداخت کرده است و پرداخت خواهد کرد.

[۴] به این خاطر است که دوستان باکونین در این کنگره از تصمیمی که قدرت شورای مرکزی را بشدت تقویت میکرد، حمایت کردند، سپس تقاضا کردند که نیابستی عملکردی بیش از "صندوق پستی" داشته باشد.

[۵] تاریخ جنبش کارگری شاهد مثالهای زیادی از مبارزه طولانی مدت که چپ پیش برده است. در میان مهمترین ها میتوان اشاره کرد:

- مبارزه روزا لوکزامبورگ علیه روزیونیسم برنشتاین در اواخر قرن نوزده؛
- مبارزه منشویکها از سال ۱۹۰۳ به بعد؛
- مبارزه لوکزامبورگ و پانه کوک در مقابل مسئله اعتصاب توده ای ۱۹۱۱ - ۱۹۰۸؛
- مبارزه پانه کوک، گورتر، بوردیگا و تمام مبارزان در درون چپ در انترناسیونال سوم (نه به ذکر تروتسکی، تا حدودی) در مقابل انحطاط انترناسیونال سوم.

[۶] در دوران ما، باتلاق بویژه توسط جریانات گوناگون شوراگرائی (مانند آن گروهائی که با ظهور مبارزه طبقاتی در پایان دهه ۱۹۶۰ میلادی، و احتمالا در دوره های آتی مبارزه طبقاتی نیز ظهور خواهند کرد) توسط بازماندگان گذشته دی لئونیستها در کشورهای انگلو ساکسون، یا توسط عناصری که در حال برش از چپ [سرمایه] هستند، نمایندگی می شود.

[توضیح مترجم]

امروزه انگلو ساکسون به کشورهایائی که انگلیسی زبان هستند و عمدتا ساکنان سفید پوست دارند اطلاق می شود، به عنوان نمونه بریتانیای کبیر، ایالات متحده، کانادا، استرالیا، نیوزیلند و غیره.